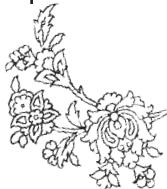


## بررسی اصطلاحات نجومی در شعر معاصر

سید مجید جوادی زاویه<sup>۱</sup>، دکتر عباس ماهیار<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۰۲

### چکیده

ایرانیان از دیرباز جزء مردمانی بودند که به آسمان، زیبایی‌ها و شگفتی‌های آن توجه و دقت ویژه داشته‌اند که سهم شاعران در این میان کم نیست. روشنان فلکی دستمایه تصویرسازی شاعران کهن و بزرگی چون خاقانی، انوری، نظامی، خواجه‌ی کرمانی، منوچهری و دیگران بوده است. در این مقاله برآئیم تا بکاویم آیا شاعران معاصر به آسمان و زیبایی‌های آن توجه دارند؟ آیا نوع نگاه آنان متفاوت است؟ آیا آفتاب از نگاه شاعران منتقد، معترض و بدین معابر با برکت است یا شعله‌ای است برخمن هستی؟ با این وجود به کاربردن اصطلاحات و واژه‌های نجومی در شعر معاصر به ویژه در شعرنویکی از جالب‌ترین موضوعاتی استکه می‌تواند مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرد. که در این جستار با آوردن نمونه‌هایی از شعر ملک الشعرا بیهار، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، محمد حسین شهریار، رهی معیری، پروین اعتمادی، فروغ فرززاد، احمد شاملو، منوچهر آتشی، سهراپ سپهری، به آن پرداخته، نوع نگاه، نوع تصویر و معنی و مفهومی را که در ژرف ساخت این ترکیب‌ها و تصاویر نهفته است، به طور تطبیقی مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم.

**کلید واژه‌ها:** اصطلاحات نجومی، تصویر، شعر معاصر، نوع نگاه.

۱-دانش آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. m.j.zavheh@gmail.com

۲-استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج و استاد دانشگاه خوارزمی، ایران. abbasmahyar@kiau.ac.ir

## مقدمه

وَالشَّمْسِ وَالضُّحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَالسَّمَاءِ  
وَمَا بَنَاهَا (۴) (سوره الشمس / ۵-۱) «سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش و به  
ماه هنگامی که از پی آن در آید و به روز چون خورشید را به خوبی آشکار کند و به  
آسمان و آنکه آن را بنا کرد».

زیبایی‌های آسمان از جایگاه خاصی برخوردار است که خداوند سبحان در جای  
جای قرآن کریم به آنها سوگند یاد می‌کند. این زیبایی‌ها از دیر باز مورد توجه انسان‌ها  
بوده و هست و شگفتی‌هایی که همیشه از درک و فهم بشر فراتر مانده، و آدمی را در  
دریای عمیق حیرت غرق ساخته است. قدرت آسمان بر انسان مسلط بوده و هست  
و آدمی در برابر این سلطه تسليیم محض است و بس، که در اغلب موارد تقدیر و  
سرنوشت خویش را در گردش افلاک می‌بیند و از چرخش و دور آسمان می‌جويد.  
ستاره شناسان که توجه ویژه‌ای به آسمان داشته‌اند تصاویری از پیرامون خود را در  
چگونگی نظم ستارگان ترسیم کرده‌اند. که اغلب برخاسته از تخیلی نیرومند و شاعرانه  
است. تصاویری از قبیشور (گاو) عقرب (کژدم)، جدی (بزغاله)، دلو (سطل)، حوت  
(ماهی)، جوزا (دو پیکیر) و دهها تصویر دیگر. اما مسئله تحقیق اینست که آیا در  
شعر معاصر چه در قالب سنتی و چه در قالب نو شاعران به آسمان و زیبایی‌های  
آن توجه دارند؟ آیا هنوز گردش افلاک و حرکت سیارات خاستگاه شعر است؟ آیا  
هنوز اصطلاحات نجومی با همان معنی و مفهوم در شعر معاصر نمود پیدا کرده است  
یا اینکه نوع نگاه متفاوت است؟ آیا شعراً مدرن ما آسمان و زیبایی‌های آن را رها  
کرده و در بازارهای پر زرق و برق به دنبال اجرام تصنیعی دست بشرند؟ آیا تعبیرها  
و برداشت‌ها همان است که بود؟ آیا صور خیال همان شکل کلیشه‌ای خود را حفظ  
کرده است؟ مسلماً توجه شاعران معاصر به اندازه‌ی شاعران قرن ششم نیست اما گاهی

اشعاری را می‌بینیم که رنگ و بوی قصاید خاقانی را دارند. مانند این غزل از استاد شهر پار:

مه و ستاره طپیدن گرفته چون ماهی  
خرس دهکده از صیحه سحرگاهی  
بسا که قافله آه کردهام راهی  
برآر گله این گمرهان ز گمراهی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۴۹)

به لا جورد افق ته کشیده بر که شب  
صلای رحلت شب داد و طلعت خورشید  
به جستجوی تو ای صبح در شبان سیاه  
برآی از افق ای مشعل هدایت شرق

## آسمان و افلک و توانش آن

اللهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (سورة / ٢)  
هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سَتَةِ أَيَّامٍ (سورة / ٧)

بی ستون کرد وزمینش جای می کرد  
وز دو حرف آورد نه طارم پدید  
با فلک در حقه هر شب مهره باخت  
(عطای، ۱۳۶۸: ۱)

THE BOSTONIAN

آسمان چون خیمه‌ای بر پا کرد  
کرد در شش روز هفت انجم پدید  
مهر هی انجم ز زرین حقه ساخت

و حضرت حافظ می فرماید :

زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
(دیوان، ۱۳۶۷: ۵۰)

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش

آسمان گند ظاهري که بالاي زمين دideh می شود، و زمينه ابرها و خورشيد و ماه و ستارگان است. رنگ آبی روشن آسمان در روز ناشی از اين است که ذرات خرد غبار و بخار موجود در جو زمين بعضی از امواج نور را جذب و برخی را پراكنده

می‌کنند. امواجی که طول موج آنها بیشتر است (قرمز و زرد) به آسانی از میان ذرات می‌گذرند، ولی اشعه‌های کوتاه‌تر (آبی) پراکنده می‌شوند هرچه مقدار غبار و ذرات کمتر باشد مقدار اشعه پراکنده شده کمتر و بنابراین رنگ آبی آسمان صافتر است.  
(صاحب، ۱۳۸۷: ۱۴۸)

آسمان از دیرباز مورد توجه شاعران بوده و هست، بازتاب آن را در شعر شاعران معاصر می‌بینیم :

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند      در شگفتمن من نمی‌پاشد زهم دنیا چرا  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۷۶)

در این بیت آسمان مخرب است و پریشان کننده، و استعاره‌ی مکنیه است از نوع انسان انگاری.

آسمان همه سنتور سکوت ابدی      با منش خنده خورشید نثار آمده بود  
(همان: ۱۲۸)

کمان چرخ فلک شهریار درکف نیست که      روزگار چو تیر شهاب می‌گزرد  
(همان: ۱۹۰)

شهریار فلک را به کمان و روزگار را به شهابی که مانند تیر می‌گزرد تشییه کرده است و زودگذر بودن آن مورد توجه شاعر است.

کهکشان سوخته‌ای، پرسه می‌زنند  
در آسمان در کهکشان سوخته‌ای، گویا، بر طبل واژگون عزا می‌کوبند.»  
(آتشی، ۱۳۶۷: ۱۴۵)

نگاه آتشی به آسمان نگاه تلخ و سیاهی است که ریشه در تباہی و استبداد جامعه زمان شاعر دارد.

«آسمان بسیار است

آسمان‌هاست به رنگ شنگرف

آسمان‌هاست به رنگ زیتون

آسمان‌هاست ز فیروزه‌ی نیشابوری

که مرا در آن سیر و سفریست» (کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۵۰)

در این شعر زیبا استاد شفیعی آسمان را به رنگ زیتون می‌بیند که اینگونه نگاه بدیع و بی‌سابقه است و همچنین به رنگ «فیروزه‌ی نیشابوری» نه تنها به رنگ بلکه از جنس فیروزه‌ی نیشابوری که حرف اضافه «ز» بیانگر این مطلب است. شاعر با تکرار واژه‌ی آسمان ذهن خواننده را به سوی آن سوق می‌دهد آسمان‌هایی با رنگ‌های متعدد و متفاوت، تعدد آسمان‌ها نشان از وسعت نظر و ذهن کاوشگر وی دارد و سیر و سفر در آسمان نشان تعالی و کمال‌جویی و اندیشه‌های کبریایی است.

«وقتی در آسمان، دروغ وزیدن گرفت، دیگر چگونه می‌شود به سوره‌های رسولان سرشکسته پناه آورد؟» (فروغ، ۱۳۶۸: ۲۳)

نگاه تاریک و بدینانه فروغ به آسمان هم رسیده است. و گویا به حقیقت همه هستی وی آیه تاریکی است.

«شب می‌شکافد، لبخند می‌شکفت، زمین بیدار می‌شود، صبح از سفال آسمان می‌ترواد» (سپهری، ۱۳۷۵: ۹۱)

«پدرم وقتی مرد، آسمان آبی بود ...

«آسمان مال من است، پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است» آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی» (همان: ۱۲۸)

شاعر در تلخ ترین اوقات آسمان را آبی می‌بیند و آبی نشانه آرامش است سهراب آسمان را از آن خود می‌داند و این نشانه عشق به آسمان است. و اما پروین اعتمادی می‌گوید:

آسمان خرمن امید مرا	زیکی صاعقه خاکستر کرد
من سیه روز نبودم زازل	هر چه کرد این فلک اخضر کرد
بر سپهر تیره‌ی هستی دمی	(دیوان، ۱۳۷۵: ۷۴)
من چواز جور فلک بگریستم	چون ستاره روشنی بخشید و رفت
ستیزه گر فلک ای تیره بخت با تو ستیز	بر من و برگریه ام خندید و رفت
در اشعار پروین اعتصامی هیچ امیدی به آسمان نیست که هیچ، بلکه آسمان خرمن	نمی نمود تو خود گرسنیزه گر بودی
امید و آمال و آرزوهای وی را به آتش کشیده خاکستر می‌کند. سیه روزی از طرف فلک	(همان: ۱۴۰)
اخضر است. و در این ابیات آسمان ستمگر و ستیزه گر است و سیاه.	در اشعار پروین اعتصامی هیچ امیدی به آسمان نیست که هیچ، بلکه آسمان خرمن

### خورشید (آفتاب)

شمس یکی از میلیارد‌ها ستاره‌ای است که با جاذبه گرانشی، اجرام منظومه شمسی را در مدارهایشان نگه می‌دارد. این ستاره نزدیک حاشیه خارجی کهکشان، در شاخه‌ای مارپیچ جای دارد. خورشید برای ساکنان روی زمین «نیرو اعظم» است و نور آن منبع حرارت و روشنایی و مایه‌ی به وجود آمدن مواد غذایی و رشد گیاهان و تبخیر بخار آب‌ها و اعمال بسیار دیگر است که آدمیان در زندگی خود بدان نیاز دارند. (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۸۳)

خورشید در شعر شاعران معاصر جایگاه ویژه‌ای دارد :

کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم	که تو از دوری خورشید چه‌ها می‌بینی
(شهریار ۱۳۸۲: ۸۷)	
صدای رحلت شب داد و طلعت خورشید	خروس دهکده از صیحه‌ی سحرگاهی
(همان: ۱۴۹)	

از راز فسونکاری شب پرده بر افتاد  
هر روز که خورشید جهانتاب برآمد  
(همان: ۸۸)

طبع از لعل تو آموخت در افسانه‌ها  
ای رخت چشم‌هه خورشید درخشانی‌ها  
گربدین جلوه به دریاچه اشکم تابی  
چشم خورشید شود خیره زرفشانی‌ها  
(همان: ۱۰۷)

در بیت اول شاعر معشوق خود را با خورشید مقایسه می‌کند و تشییه مضمر پلید می‌آید و در بیت دوم از طلوع خورشید سخن می‌گوید و در بیت سوم خورشید پرده از راز شب بر می‌دارد و در بیت چهارم روی معشوق را چون خورشید درخشان می‌پندارد و خورشید بسان چشم‌های جوشان است که از آن نور می‌جوشد و خورشید پیوسته دست مایه‌ی شاعر برای آفریدن تصاویر و تعابیر مختلف است.

و اما آفتاب از نگاه منوچهر آتشی :

مرا تاریک کن ای روشنای گنگ / مرا چون آفتاب از ابر / که یاس شکفتن‌های پنهان را / وزش‌های بلند گیسوی خورشید را برکوه / مرا روشن کن ای تاریک که تا زنجیر بگشایم ز پای آفتاب مانده در «ازنان اسکندر» و با خورشیدهای ناشناس عمر میعادی چنان چون خود بتاب ای شب / من امشب صبح را دیوانه خواهم کرد / من امشب با فسونی آفتاب هرزه را درخواب خواهم داشت من امشب «آبی تا هر کجا گستره یک رنگ» را آبستن / خورشیدهای تازه خواهم کرد من امشب آفتابی تازه خواهم گشت در ظلمات این بیداد.

(آتشی، ۱۳۷۶: ۲۵۴)

در جامعه‌ای سیاه پر از تباہی و اختناق جامعه‌ای که نور و روشنایی را به زنجیر کشیده‌اند. شاعر برآن است تا خورشیدهای تازه‌ای را پدید آورد و تاریکی و ستم را نابود کند. بازتاب این عنصر نجومی در این شعر از نوع دیگر است. انتقادی، تنداشی

گزنده با پایانی خوش و امیدوارکننده.

آفتاب در شعر کسرایی :

«به پنهان آفتاب مهربار پاک بین سوگند

زمین می‌داند این را آسمانها نیز

براً ای آفتاب ای توشه امید

براً ای خوشی خورشید، تو جوشان چشم‌های، من تشنه‌ای بی تاب »

(کسرایی، ۱۳۷۸: ۲۷)

در شعر کسرایی هم آفتاب پنهان است. شاعر به آفتاب پنهان سوگند می‌خورد به آفتاب مهربار پاک بین، مهربار و پاک بین صفاتی هستند که شاعر به آفتاب داده است و با این صفات استعاره مکنیه پرداخته است یعنی جان داده و آن را چون انسانی تصور کرده است و با این توصیف ذهن خواننده به سمت اشعار انتظار می‌رود که منظور از آفتاب همان موعود پاک است. و شاید منظور شاعر آزادی و یا آرمان بزرگ و روشنی است که دیریست همه ملت‌ها و مکتب‌ها و مذهب‌ها بویژه روشنفکران متظر آن هستند.

و استاد شفیعی کدکنی می‌گوید :

«پس آفتاب کجاست ... زین شب چراغ ملول هوش آفتاییت کجاست »

(کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۱۰)

و فروغ می‌گوید :

«چه ابرهای سیاهی در انتظار روز میهمانی خورشیدند...

پس آفتاب سرانجام. در یک زمان واحد / بر هر دو قطب نامید نتابد»

(فروغ، ۱۳۶۸: ۲۳)

و سپهری می‌گوید :

«از شب ریشه سرچشمه گرفتم، و به گرداب آفتاب ریختم،

«وهیشه من ماندم و تاریک بزرگ، من ماندم و همه‌می آفتاب، از سفر آفتاب،  
سرشار از تاریکی نور آمدہام»  
(سپهری، ۱۳۷۵: ۹۱)

«من از مصاحب آفتاب می‌آیم / کجاست سایه / من از کنار تغزل عبور می‌کرم  
(سپهری، ۱۳۷۵: ۱۶۲) / و آفتاب تغزل بلند بود»

می‌بینیم در اشعار شاعران نوگرا آفتاب یا پنهان است یا تاریک و این نگاه تاریک ریشه در اوضاع ناسیمان اجتماعی دارد. و این واژه‌ها آبستن انقلاب و تحول هستند. و نگاه سپهری متفاوت از دیگران یک بار سرشار از تاریکی نور است و بار دیگر آفتاب تغزل را بلند می‌بیند.

در شعر رهی معیری نگاه همان نگاه سنتی است همنشینی ماه با آفتاب و اینکه حضرت مسیح در آسمان چهارم است و آفتاب نیز در همان آسمان .

در قبح عکس تو، یا گل در گلاب افتاده است؟	مهر در آیینه یا آتش در آب افتاده است
باده روشن، دمی از دست ساقی دور نیست	ماه امشب همنشین با آفتاب افتاده است

(رهی، ۱۳۷۷: ۲۸)

همنشینی با آفتاب همان قران است. اتصال دو یا چند سیاره از سیارات هفت گانه را در یک درجه و یک دقیقه در هر یک از برج‌های منطقه البروج، از منظر ناظر زمینی قران گویند و آن را مجامعه و مجالده نیز گفته‌اند. قران ماهو خورشید را اجتماع گویند و نیز باید یادآور شویم که اتصال عطارد و زهره به خورشید و اتصال خورشید به مریخ و مشتری و زحل را «احتراق» سیاره خوانند (ماهیار، ۱۵۸: ۱۳۸۸)

ما را به آفتاب فلک هم نیاز نیست	این شوخ دیده را به مسیحا گذاشتم
بالای هفت پرده نیلی است جای ما	پا چون حباب بر سر دریا گذاشتم

(رهی، ۱۳۷۱: ۶۶)

چرا شاعر آفتاب فلک را به مسیحا گذاشته است؟ چه رابطه‌ای بین مسیح و آفتاب

است؟ «در روایات آمده است آنگاه که به فرمان خداوند تعالی عیسی را به سوی آسمان‌ها بالا می‌بردند. چون به آسمان چهارم رسید، ندایی رسید که او را متوقف کنید و بگردید تا چیزی از تعینات دنیایی با او همراه نباشد. چون به فرمان عمل کردند، در ذه دلق او سوزنی یافتند. پس ندایی دیگر رسید که به سبب همراه داشتن سوزن که از تعلقات دنیایی است او را در فلك چهارم نگه دارید» (ماهیار، ۳۷۳: ۱۳۸۸). پس حضرت عیسی در آسمان چهارم با خورشید همسایه است و شاعر به خوبی براین ماجرا واقع است. و سخن خاقانی در این باب :

چه راحت مرغ عیسی را زعیسی  
که همسایه است با خورشید عذرای  
(دیوان، ۲۱: ۱۳۸۹)

عیسیم منظر من بام چهارم فلك است  
که به هشتم در رضوان شدنم نگذارند  
(همان، ۱۴۲: ۱۳۸۹)

«زهره دومین سیاره منظومه شمسی است و مدار آن میان مدار عطارد و مدار زمین واقع است. زهره از لحاظ بزرگی و وزن و جرم، بیش از هر سیاره دیگری به زمین شباهت دارد. زهره با چشم غیرمسلح به صورت جرمی ثابت و به رنگ سفید دیده می‌شود و درخشندۀ ترین جرم آسمانی است سطح زهره از ابرهای سفید متمایل به زرد پوشانیده شده است زهره حداقل سه ساعت پیش از طلوع خورشید طلوع می‌کند و شبانگاه نیز حداقل سه ساعت بعد از خورشید غروب می‌کند. بنابراین در اوایل شب و اواخر شب در افق شرقی یا غربی قابل رویت است. اختر شماران در زمان‌های پیشین به پیروی از «فرضیه زمین مرکزی» زهره را سیاره روشنی می‌دیدند که بر فلك سوم می‌تابد منجمان احکامی آن را سعد اصغر تصور می‌کردند. (ماهیار، ۱۷۴: ۱۳۸۸)

در احکام نجومی بر نیک خویی و خوش منشی و گشاده‌رویی و طبیت و عشق ورزیدن و آرزوها و دوست داشتن لهو و بازی و سرود و سخاوت و آزاد مردی و دل

بر هر کس نهادن و شادی نمودن دلپستگی بر دوستان و پاکیزگی و عجب و متکبری و شادی و تجمل و دین نگاه داشتن و قوت تن و ضعیفی دل و فرزند دوستی و مردم دوستی دلالت دارد. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۴) در ادب فارسی زهره نماد خنیاگری ساز و آواز و رقص است حافظ می‌گوید :

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عodus بسوخت  
کسی ندارد ذوق مستی می‌گساران را چه شد

(دیوان ۱۳۶۷: ۱۱۵)

و خاقانی می‌گوید :

زهره به دو زخمه از سرنشع در رقص کشد سه خواهران را  
(دیوان، ۱۳۸۹: ۳۳)

با چنگ خدایان نیز آشفته و سورانگیز ای زهره شهر آشوب ای شهره شیدایی  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

و رهی معیری زهره را شادی آفرین می‌داند :

ز طبع زهره شادی آفرینی ز پرورین شیوه بالانشینی  
(رهی، ۱۳۷۷: ۱۲۵)

و شاملو در شعری دیگر زهره را رقص می‌داند :

تابیله بود و تفته / مس گونه‌هایشان / و رقص زهره که در گود بی ته شب  
چشمشان بود. (شاملو، ۱۳۷۲: ۴۱)

زهره در شعر اخوان به گونه‌ای دیگرست با صفاتی چون بدیبوه گرگِ قحبه‌ی بی‌غم که جام در جام شاعران گذشته چون حافظ و خیام زده، دست افshan و پایکوبان مانند دختر کولی با همه رقصیده و اکنون با شاعران معاصری چون نیما و دیگران و در آینده با شاعران جوان دیگر خواهد رقصید.

(اخوان، ۱۴۵: ۱۳۶۹)

«تو دانی کاین سفر هرگز به سوی آسمانها نیست

سوی بهرام، این جاوید خون آشام

سوی ناهید، این بد بیوه گرگ قحبه‌ی بیغم،

که میزد جام شومش را به جام حافظ و خیام؛

و می‌رقصید دست افshan و پاکوبان بسان دختر کولی،

واکنون می‌زند با ساغر «مک نیس» یا «نیما»

و فردا نیز خواهد زد به جام هر که بعد از ما؛»

## طالع

طالع یعنی برآینده، طلوع کننده، «طالع در اصطلاحنجوم جزوی از منطقه البروج که در وقت مفروض برافق شرعی باشد یعنی برطرف شرقی افق حقیقی پس اگر آنوقت زمان ولادت شخصی بود آن را طالع آن شخص گویند (مالامظفر، ۱۲۷۴) طالع مشهورترین واژه نجوم احکامی است «طالع آن بود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه البروج، برج را برج طالع و درجه را درجه‌ی طالع گویند» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۰۵)

در نجوم احکامی برای انجام هرکاری سوای کارهای عادی و روزمره مراجعه به تقویم و یافتن طالع و اختیار وقت مناسب توصیه شده است. برای نوبریدن، نکاح، فساد کردن، زراعت، دیدار پادشاه، جلوس بر تخت، آغاز جنگ، شروع به تعلیم، سفر دریا، حمام رفتن، حجامت کردن، اجرای قنوات، درخت نشاندن و بسی کارهای دیگر (مالامظفر، ۱۲۷۴)

## طالع در شعر شاعران معاصر:

امشب ای مه توهم از طالع من غمگینی

همه در چشمeh مهتاب غماز دل شویند

من مگر طالع خود در تو توانم دیدن  
که توام آینه‌ی بخت غبار آگینی  
(شهریار، ۱۳۸۲:۸۷)

طالع در بیت اول مجازاً معنای بخت و اقبال را می‌دهد اما در بیت دوم منظور از  
طالع بیشتر مفهوم نجومی آن است یعنی کدام برج و کدام درجه از منطقه البروج؟  
بزرگ بانوی شیرین سخن خانم پروین اعتصامی چنین گفته است:  
همراهی طالع فیروز بین دولت جان پرور نوروز بین

(دیوان، ۱۳۷۵:۳۸)

هرچه برزیگر طالع کشته است از گل و خار، همان باید چید  
(همان، ۱۳۷۵:۶۸)

شاعر معتقد است که هرچه طالع رقم زده است باید به آن راضی بود بیش از آن  
نمی‌توان بهره‌ای برد غم و شادی و گل و خار برای همه هست.

عقرب: برج هشتم برابر آبان ماه - از صوت‌های منطقه البروج و جنوبی و ستاره  
روشن آن قلب العقرب است که ستاره‌ای است قرمز (مصطفا، ۱۳۵۲: ۵۲۵) کواكب  
صورت عقرب بیست و یک در صورت و عرب آن سه کوکب را که برجبهه او باشند  
اکلیل خوانند و کوکبی که بر بدن او باشد و سرخ نماید قلب العقرب گویند  
(آملی، ج ۳: ص ۴۵۳)

استاد شفیعی کدکنی در شعر «ساعت شنی» می‌سراید:

همسایه من کرده ساعتش را آویزان  
نه از دم عقرب که از دنبال سرخ ذوزنب‌هایی  
(کدکنی، ۱۳۷۶:۳۸)

شاعر در این عصر در قالب نویک باور کهن را مطرح کرده اینکه عقرب نشانه  
درماندگی است، ماهی است طلس شده و همسایه برای اینکه گرفتار نشود ساعت

خود را از دنبال سرخ ذو ذنب آویخته است تا پیوسته در حرکت باشد و هیچ عاملی آن را از رفتن باز ندارد.

در شعر بهار :

خمیده طره و شد مار و قلب من بگزید	من آن ندیدم و دیدم در آب عارض تو
دو عقربست زدوگوش‌های ماه پدید	دو طره بود و بناآگوش روشنست گویی
ولیک عقرب در برج ماه کسی نشیند	به برج عقرب هر کس شنیده باشد ماه

(دیوان بهار، ۱۳۸۷: ۴۶۰)

شاعر در بیت دوم تصویر زیبایی پرداخته است قرار گرفتن موی بناآگوش در دو طرف صورت معشوق را به دو عقربی مانند کرده است که در دو طرف ماه قرار گرفته اند.

## هلال

روزهای اول و دوم ماه به صورت هلال در آسمان طلوع می‌کند که روز اول مشاهده آن با چشم غیر مسلح دشوار است.

رهی معیری می‌گوید :

همچون هلال بهر تو آغوش من تهی است	ای کوکب امید در آغوش کیستی
-----------------------------------	----------------------------

(سایه عمر، ۱۳۷۷: ۴۰)

تصویری بدیع و عاشقانه، شاعر آغوش خود را به هلال مانند کرده است.

همین تصویر در شعر بهار به گونه‌ای دیگر :

ای بی تو قدِ من چو هلال مه شوال	می ده که هلال مه شوال برآمد
---------------------------------	-----------------------------

(دیوان، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

در شعری دیگر :

همچو خورشید فراز آمد از خانه به بام	مه من نیز پی رویت فرخنده هلال
-------------------------------------	-------------------------------

تاهمی ابروی او دیدم من با مه نو  
هیچ نشناختم آیا مه نو هست کدام  
من از آن روی نکو ساخته صدماه تمام  
شده او بیهده جویای هلالی زسپهر  
(همان، ۱۳۸۷:۴۲)

تعبیر بهار یک تعبیر سنتی است تشبیه ابروی یار به ماه نو هم یک تشبیه کلیشه‌ای است.

### پروین

پروین یا ثریا منزل سوم از منازل بیست و هشت گانه قمر است و آن مجموعه  
شش یا هفت کوکب در کوهان صور تفلکی ثور است که شباهت گونه‌ای به خوشة  
دارد. اعراب آن را ثریا و النجم و ایرانیان آن را پروین و پرن گویند.

در شعر بهار :

بانگ پاینده باد آزادی از ثری باز تا ثریا شد  
(دیوان بهار، ۱۳۸۷:۲۲۸)

شاعر آزادی خواه سیاستمدار مبارز صدای زنده باد آزادی را به اوج یعنی تا ثریا  
رسانده است. در اوج بودن ثریا بیشتر مورد نظر شاعر است.

تافته عقد پرن نزدیک راه کهکشان همچو مجموعی گهر، پیش بساط گوهری  
(همان: ۲۹۲)

پروین را به مجموعه‌ای از جواهرات مانند کرد که در بساط جواهر فروش  
گسترده شده است.

در شعر شهریار :

هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشکتو هم ای دامن مهتاب پراز پروینی  
(شهریار، ۱۳۸۲:۸۷)

شاعر ستاره‌های خوشه پروین را به قطرات اشک خود تشبیه کرده است.

شهریار این دُرّ شهوار به دربار امیر تا فشاند فلکت عقد پرن بازرسان

(همان: ۹۳)

شاعر شعر خود را به درّ و خوش‌ه پروین را به گردبندی مانند کرده سپس آن را برای امیری فیروز کوهی شاعر معاصر خود تقدیم می‌کند.

ماه من در چشم من بین شیوه شب زنده‌داری چشم پروین فلک از آفتابی خیره گردد

(همان: ۹۰)

یعنی من از پروین شب زنده دار ترم.

## ماه و مهتاب

امشب ای ماہ به درد دل من تسکینی آخر ای ماہ تو همدرد من مسکینی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۸۷)

فاصله ماه از زمین حداقل ۳۶۰,۰۰۰ کیلومتر و حداکثر ۴۰۰,۰۰۰ کیلومتر است.

قطر آن ۳۴۶۰ کیلومتر. جرم  $\frac{1}{81/3}$  جرم

زمین. چگالی آن  $0/61$  چگالی زمین، می‌باشد. ماه در مداری بیضی شکل، که زمین در یکی از کانون‌های آنست به دور زمین می‌گردد. نزدیکی زیاد ماه به زمین مطالعه آن را از نخستین روزهای پیدایش نجوم امکان پذیر ساخته است (مایردکانی ۱۳۷۴، ۲۲۸) ماه نیز مانند خورشید نزد اقوام کهن مورد پرستش واقع شده است. عبله قمر، یا عباد قمر در هند نصف هر ماه را روزه می‌گرفتند و بعد از طلوع ماه طعام و شیرخالص می‌خوردند و در این حالت به ما نگریسته حواچ خود را از آن می‌خواستند و در حضور بیت ماه به رقص و آواز مشغول می‌شدند (شهرستانی: ۴۰۴) و از باورهای دیگر اینکه نگاه به ماه برای دیوانگان مضر است و آنها را دیوانه‌تر می‌کند. در مناظره خسرو با فرهاد نظامی گوید:

## ماه در شعر معاصر

### غزل شهریار تبریزی :

آخر ای ماه تو هم دارد من مسکینی  
امشب ای ماه به درد دل من تسکینی  
کاهش جان تو من دارم و من می دانم  
کاهش جان تو من دارم و من می دانم  
که تو از دوری خورشید چها می بینی  
تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من  
سر راحت نهادی به سر بالینی  
هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشک  
تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی  
من مگر طالع خود در تو توانم دیدن  
که توام آینه بخت غبار آگینی  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۸۷)

شاعر شهیر معاصر استاد شهریار تبریزی با مخاطب قرار دادن زیباترین پدیده نجومی یعنی ماه، این غزل معروف را سروده است. شاعر در این غزل ماه را تسلی بخش دردهای خود می داند. درد خود را با درد ماه یکی می بیند چرا که هر دو از دوری معشوق در رنجند. کاستن جان شاعر بسان کاستن جان ماه است کاهش ظاهری معلول دردی است که بر جان ماه و بر جان شاعر افتاده است. ماه منازل بیست و هشتگانه را طی می کند در روزهای آغازین و پایانی باریک و لا غر شده به صورت هلال دیده می شود. که این تعبیر در شعر حافظ اینگونه است:

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش      که باشد مه که بنماید زطاق آسمان ابرو  
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۸۵)

شهریار حرکت ماه را بی قراری و عدم آرامش می داند که عاشق را صبر و قرار نیست و قرار گرفتن خوشی پروین (ثریا) در کنار ماه را اشکهایی می بیند که بر دامنش چکیده است. اوج هنر و زیبایی شعر شاعر در همین جاست. در بیت بعد شاعر مهتاب را به چشمهای تشبیه می کند که مردم غم و اندوه خود را در آن می شویند. اما از بخت بد شاعر، ماه نیز امشب غمگین است.

در غزلی دیگر شهریار تعبیرات متفاوتی دارد :

دیریست که چون‌هاله همه دور توگردم  
چون باز شوم از سرت ای مه به نگاهی  
در فکر کلاهند حریفان همه هشدار  
هرگز به سر ماہ نرفته ست کلاهی  
در آرزوی جلوه‌ی مهتاب جمالش  
یا رب گذراندیم چه شباهی سیاهی  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۹۸)

یکی از مناظر دلکش در آسمان‌هاله‌ای است که برگرد ما بسته می‌شود شاعر خود را مانده‌اله تصوّر کرده و معشوق را مانند ماه.

بکاهی شب به شب چون ما و در چاه محاق افتی  
اگر با تاج خورشیدی و گر بر تخت افلاکی  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۶۷)

باز سخن از کاستن ما است و ناپدید شدن آن، شعر مفهوم تعلیمی بلندی دارد  
اگر از خورشید هم بالاتر باشی و بر بلندای افلک بایستی عاقبت در چاه نیستی ناپدید خواهی شد.

ماه در شعر اخوان ثالث :

در این شب‌های مهتابی  
که می‌گردم میان بیشه‌های سبز گیلان با دل بی تاب  
در این مهتاب شب‌های خیال انگیز  
مرا با خویش، تماشایی و گلگشتی ست بی تشویش .  
نگه کن بیشه‌ای سبز ست و مهتاب پس از باران...  
شب است و بیشه باران خورده و مهتاب  
کبود بیشه پوشیده ست بر تن آبی مهتاب مینایی ..  
که این چندم شب است از ماه؟ ...  
طlosureش با غروب زهره، یا ظهر زحل همراه؟  
(اخوان، ۱۳۷۶: ۲۶)

اخوان یک شب مهتابی بسیار زیبا را از بیشه‌های سرسیز گیلان گزارش می‌دهد شبی که خیال شاعر را برانگیخته و به تماشای خویش واداشته است آن هم بدون دل نگرانی و تشویش شبی در میان جنگلهای زیبایی گیلان در هوای آمیخته ماه و بازان حس دلنشینی را بیان کرده و با استادی همین حس را به خواننده القا می‌کند بویژه در این لخت «کبود بیشه پوشیده‌ست بر تن آبی مهتاب مینایی» مهتاب با نور خود برگ برگ درختان را آراسته است و شاعر در این لخت «طلوعش با غروب زهره، یا ظهر زحل همراه؟» آرایه‌ی تناسب پرداخته می‌بینیم فضای شعر کاملاً مهتابی است.

ماه در شعر «صدای پای آب» از سهراب سپهری:

چیزها دیدم در روی زمین  
کودکی دیدم، ما را بو می‌کرد  
دست تابستان یک بادبزن پیدا بود  
سفر دانه به گل  
سفر ما به حوض ...  
همه روی زمین پیدا بود  
و بشر را در نور و بشر را در ظلمت دیدم  
و نمی‌خندم اگر فلسفه‌ای ما را نصف کند  
ماه در خواب بیابان چیست  
لمس تنها‌یی ما  
هر کجا هستم باشم  
پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است  
بد نگوییم به مهتاب اگرتب داریم ...

(سپهری، ۱۳۷۵: ۱۲۸)

این شعر از نمونه‌های برجسته مونولوگ دارمی یا گفتار نمایشی (dramatic monologue)

در شعر معاصر است. در چنین شعری، من شعری سرشت خود و اوضاع و احوال نمایشی را به زبان خود برملا می‌کند. همچنین، برخلاف گفتار مخصوص نمایشنامه - یعنی *soliloquy* که به جای آن، علاوه بر معادلهای پیشنهادی «حدیث نفس» و «خود گریه» می‌توان که «در دل» گذاشت مکان و زمان هویت‌های من شعری در خلال خود شعر آشکار می‌شود. به عنوان نمونه در «صدای پای آب»، من شعری پس از معرفی خود و زادبوم و مذهب و پیشه اش داستان سیر و سلوک خویش را برای مخاطب شعر باز می‌گوید (سپهری، ۱۳۷۵: ۱۴۱) شاعر در این بیان عجیب درگیر آسمان و زیبایی‌های آن است خاصه ماه که ذهن شاعر را به خود مشغول کرده است. توانایی شاعر در نقاشی و تصویرسازی شاعرانه بی نظیر است به گونه‌ای که در یک لخت یک تابلویی را نشان داده بسیار دلشیین و در عین حال حیرت انگیز و غیرعادی و محال «کودکی دیدم، ماه را بو میکرد» تصویری بدیع و قابل تامل، یا در «سفر ماه به حوض...» جان بخشی به ماه و سفرماه به حوض، نقاشی حوضی که تصویر ماه در آن افتاده است. در لختی دیگر تلمیح ظرفی به یک ماجرا و باور دینی است «و نمی‌خندم اگر فلسفه ای ماه را نصف کند» شاعر به باورها و اعتقادات مردم احترام می‌گذارد و ماجراهی «شق القمر» توسط پیامبر بزرگ اسلام(ص) را در شعر خود مطرح می‌کند. دلبستگی شاعر به ماه تا آنجا پیش می‌رود که به لمس تنها یی ماه «می‌اندیشد و قداست و منزلتی که برای ماه قائل است دیگران را از بدگفتن به ماه باز می‌دارد.

«بدنگوییم به مهتاب اگر تب داریم» که همین لخت زبانزد خاص و عام است و مثل سائر.

### ماه در شعر شاملو

نام شعر «غزل بزرگ»

و آن طرف / در افق مهتابی ستاره باران رو در رو

زن مهتابی من و شب پر آفتاب چشمش در شعله‌های بنفس درد طلوع می‌کند..  
در آفتاب گرم یک بعد از ظهر تابستان  
در دنیای بزرگ دردم زاده شدم  
دو چشم بزرگ خورشیدی در چشم‌های من شکفت ..  
زن افق ستاره باران مهتابی به زانو در آمد

در افق ستاره باران مهتابی طلوع کرد و باز نالید ... (شاملو، ۱۳۷۲: ۲۸۷)

«افق مهتابی» و «زن مهتابی من» ترکیب‌ها و تصویرهایی هستند که شاعر پرداخته است و افق با مهتاب زیباست بویژه با درخشش ستاره‌ها، در زن مهتابی من، از بانوی سخن می‌گوید که منسوب به مهتاب است و چون ماه روشن است و زیبا، که در قلب سیاهی می‌درخشد. شاملو در غزل نیز از درد می‌گوید دردی که شعله‌های بنفس دارد. که زن مهتابی شاعر از میان این دردهای سوزان و آتشین طلوع می‌کند.

#### نتیجه:

زیبایی‌های آسمان پیوسته مورد توجه انسان‌ها بوده است به ویژه شاعران بزرگ پارسی‌گوی معاصر که الهامات خود را از آسمان و اجرام نورانی آن گرفته، عاطفه و احساس زلال و شاعرانه، دردها و رنج‌های هجرانی، شیفتگی‌ها و زخم خوردن‌های عاشقی، زخم‌های بیداد و ستم، شادی‌های شاعرانه، تغزل‌های عاشقانه، پایکوبی‌های شبانه، سرمستی‌های عارفانه همه و همه را با ماه و خورشید و سایر سیارات و ستارگان و افلک و شفق و فلق شام و سحر، زهره و رحل در میان گذاشته آنان را ندیم خوش نیوش و خوش فهم پنداشته اند.

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی	آخر ای ماه تو همه رد من مسکینی
کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم	که تو از دوری خورشید چه‌ها می‌بینی

این درد دل‌ها را نه تنها از زبان شهریار که از زبان شاملو، فروغ، آتشی، معیری، کسرایی، اخوان و استاد شفیعی کدکنی می‌شنویم. و به این نتیجه می‌رسیم که پیوند شاعر معاصر با آسمان و افلک تماشایی است و هنوز واژگان کیهانی زنده و پویایند. واما تعداد اصطلاحات نجومی به کار رفته بسیار محدود است. واحکام نجومی مورد توجه شاعران امروزی نیست.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۹۳) ترجمه استاد حسین انصاریان، تهران، اسوه، چاپ اول.
۲. آتشی، منوچهر، (۱۳۶۷) گزینه اشعار، تهران: مروارید، چاپ سوم
۳. آملی، شمس الدین محمد ابن محمود، (بی تا) نفایس الفنون فی عرایس العيون، چاپ اسلامیه
۴. اخوان، ثالث مهدی. (۱۳۷۶) سه کتاب، تهران: انتشارات زمستان، چاپ هفتم
۵. اعتضامی، پروین. (۱۳۷۵) دیوان، تهران: انتشارات ایران زمین، چاپ پنجم
۶. بیرونی، ابو ریحان. (۱۳۸۶) التفہیم لـ اوائل صناعه التجیم، به تصحیح همایی، تهران: نشر هما، چاپ پنجم
۷. حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۶۷) دیوان، تهران: زوار، چاپ پنجم
۸. حسینی، صالح. (۱۳۷۵) گل‌های نیاشی، تهران: نیلوفر، چاپ اول
۹. خاقانی، بدیل. (۱۳۸۹) دیوان، به اهتمام عبدالرسولی، تهران: سنایی چاپ اول
۱۰. دکانی، مایر. (۱۳۷۴) نجوم به زبان ساده، مترجم محمد رضا خواجه پور، تهران: گیتا شناسی، چاپ ششم
۱۱. شاملو، احمد. (۱۳۷۲) هوای تازه، تهران: نگاه، چاپ هشتم ،
۱۲. شفیعی کد کنی، محمدرضا. (۱۳۷۶) هزاره دوم آهوی کوهی، تهران: علمی، چاپ اول
۱۳. شهرستانی، عبدالکریم. (بی تا) الملل والنحل، ترجمه افضل الدین صدر اصفهانی، تهران: نشر اقبال
۱۴. شهریار، محمد حسین. (۱۳۸۲) گزیده غزلیات، یدالله عاطفی، تهران: زرین، چاپ پنجم
۱۵. عطار، فریدالدین. (۱۳۸۷) کلیات دیوان، تهران: شقایق، چاپ اول
۱۶. فرخزاد، فروغ. (۱۳۶۸) ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، تهران: مروارید، چاپ هفتم
۱۷. کسرایی، شیاوش. (۱۳۷۸) از خون سیاوش، تهران: سخن، چاپ اول
۱۸. ماهیار، عباس. (۱۳۸۸) ثری تاثریا، کرج: جام گل، چاپ دوم

۱۹. معیری، رهی. (۱۳۷۷) سایه عمر، تهران: زوار، چاپ هشتم
۲۰. ملا مظفر. (۱۲۷۴) شرح بیست باب، تهران
۲۱. مصفی، ابوالفضل. (۱۳۵۲) فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، چاپ اول
۲۲. نظامی گنجوی، الیاس. (۱۳۶۶) کلیات، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.